

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی معانی حرفیه در فلسفه و اصول و دلالت‌های آن

حسن معلمی / استاد گروه فلسفه دانشگاه باقرالعلوم

h.moalmi50@gmail.com

 orcid.org/0009-0001-3446-5717



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۵

دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۴

چکیده

یکی از مباحث مهم در فلسفه و اصول معانی حرفیه و یا انتزاعی است که دیدگاه‌های مختلفی در باب آنها وجود دارد و به لحاظ ارتباط تنگاتنگ مباحث فلسفی و اصولی آن و بازتاب‌های هر دو در فلسفه و اصول ضرورت دارد که با نگاه عقلی به این مسئله پرداخته شود و مسئله مهم در بحث اصولی آن جزئی و یا کلی بودن معانی حروف و امکان تقیید و عدم آن است و در فلسفه علاوه بر کلیت مسئله ماهیت داشتن یا نداشتن آنهاست، در این مقاله روشن می‌شود که قول به جزئیت معانی حرفیه ناتمام است و حق آن است که معانی حرفیه کلی وضع در آنها عام و موضوع‌له عام است و دلیل بعضی از اصولیین مخدوش است و نیز در فلسفه هیچ منعی ندارد که معانی ربطی و حرفی دارای ماهیت باشند و ماهیت آنها عین وجود آنها باشد و حقیقتی باشند نه ساخته ذهن ما و نفی ماهیت از وجود رابط مورد قبول نیست.

کلیدواژه‌ها: معانی حرفیه، معانی اسمیه، وجود رابط، نفی ماهیت از وجود رابط و نقد آن.

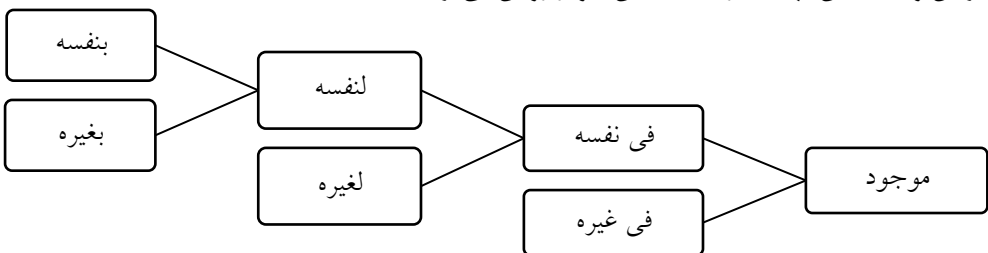
یکی از مباحث مشترک بین اصول فقه و فلسفه مبحث معانی حرفیه و ربطیه است که در فلسفه تحت عنوان وجودات فی غیره و انتزاعی و در اصول فقه و ادبیات تحت عنوان معانی حرفیه و حروف مطرح است. یکی از ویژگی‌های این معانی که موجب پیوند اصول و فلسفه شده است نحوه وجود این معانی است. آنچه در این مقاله مورد نظر است نحوه وجود این معانی و حقیقت آنهاست و دلالت‌های فلسفی و اصولی آن است که بسیار راهگشاست. برای مثال در فلسفه بحث ماهیت و وجود داشتن و نحوه وجود آنها در خارج است و در اصول عام بودن و امکان تنبید و اطلاق‌گیری مطرح است که در مواردی مفید و مؤثر است.

ولی پیش از اینکه حقیقت و نحوه تحقق این معانی روشن شود و لازم است که مقدماتی مطرح و سپس مبحث اصل ارائه شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۷-۴۱؛ صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۷؛ همو، ۱۳۵۲، ص ۳۴، ۱۹۲-۱۹۳؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۵۲؛ خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص ۹-۲۳؛ نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱-۲، ص ۲۹-۵۹؛ عراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۱-۲، ص ۲۵-۵۴؛ مظفر، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۹-۱۷؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۵-۸۶؛ صدر، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۰-۱۳۶).

مباحث مقدماتی عبارت‌اند از: ۱. نحوه تحقق حقایق در خارج؛ ۲. وضع حروف و هیئات؛ ۳. به دنبال آن بحث درباره حقیقت معانی حرفیه و روابط و نسبت‌ها و نحوه تحقق آنها؛ ۴. دلالت‌های فلسفی و اصولی آنها.

۱. نحوه تحقق حقایق در خارج

تحقق موجودات در خارج گونه‌های مختلفی دارد مثل وجود واجب و موجودات ممکن و موجودات ممکن: جواهر و اعراض و نسبت بین آنها که در فلسفه با این نمودار روشن می‌گردد:



از سوی دیگر وقتی گفته می‌شود «الف موجود است» دو نحوه بیان و اطلاق در اینجا مطرح است؛ یعنی اطلاق موجودیت در این قضیه به دو نحو امکان دارد:

۱. تحقق عینی و داشتن مصداق بالذات و به تعبیری ماباء عینی داشتن و تابع نبودن؛
۲. صدق و انصاف بدون تحقق عینی مستقل و بالذات بلکه تحقق بالتبع و به تعبیری انتزاعی و تبعی (عبودیت، جروه درسی).

مثال‌های نوع اول عبارت است از وجود واجب و یا وجود هم ممکنات جوهری مثل وجود: چوب، آهن، در،

دیوار، حسن و حسین که همه موجودات عینی خارجی و دارای مصداق بالذات هستند در مقابل موجودات دسته دوم که مصداق بالتبع دارند که در ادامه روشن می‌شود.

مثال‌های دسته دوم عبارت‌اند از سطح، حجم، خط، وحدت، کثرت، امکان و حدوث و همه روابط، نِسَب و اضافات که در این موارد فقط صدق و اتصاف مطرح است ولی وجودی زائد بر منشأ انتزاع خود ندارند، بلکه به تبع منشأ انتزاع خود موجودند. برای مثال وحدت و امکان حقایقی‌اند که موجودات به آنها متصف می‌شوند و آنها بر موجودات عینی صادق هستند؛ مثل کاغذ واحد و ممکن و مسطح و مربع که این حقایق وجودی زائد بر کاغذ ندارند، بلکه به عین وجود کاغذ موجودند و در واقع تابع کاغذ و منشأ انتزاع خود هستند. پس صدق و اتصاف حقیقی است، ولی مصداق بالذات ندارند و بالنسبه به مصداق بالذات بالعرض و مجازاً موجودند ولی بالنسبه به صدق و اتصاف حقیقتاً موجودند ولی بالتبع و صدق و اتصاف حقیقی است نه مجازی و بالعرض. از این‌رو گاه گفته می‌شود اینها بالعرض موجودند و موجب خلط معنا می‌شود؛ زیرا اگر مقصود تحقق معنای اول باشد مسلم است که بالعرض و مجاز است، ولی اگر نحو وجود و معنای دوم باشد حقیقتاً موجودند و بالتبع می‌باشند مثل صفات حق و همه معقولات ثانیه منطقی و فلسفی و همه ماهیات طبق اصالت وجود و همه ماسوی‌الله طبق وحدت شخصی وجود و این نکته‌ای است که عدم توجه بدان موجب خلط‌های زیادی شده است و بالعرض به جای بالتبع مورد استفاده قرار گرفته و در فلسفه در باب ماهیات و معقولات ثانیه و در عرفان نسبت به ماسوی‌الله گاهی از این تعبیرات به کار رفته است.

به تعبیر دیگر و روشن‌تر، براساس اصالت وجود و اعتباریت غیر آن، هر چیزی غیر از وجود (ماهیات، معقولات ثانیه منطقی و فلسفی و...) به معنای صدق و اتصاف و بالتبع موجود است.

یعنی وجود طبق اصالت، وجود تحقق بالذات دارد و دارای تحقق عینی و مابازای عینی است ولی ماسوای ماهیات و دیگر معانی و مفاهیم به عین وجود موجودند و حتی خود خداوند اصیل است و صفات او به عین وجود او موجودند نه به وجود زائد بر حق و حق تعالی حیث تقییدی صفات خود و حیث تعلیلی ماسوا الیه است (در فلسفه)؛ یعنی ماسوی‌الله وجودی غیر از وجود خدا دارند (در نگاه کثرت وجود) و واجب علت تحقق عینی آنهاست و آنها به یک معنا عین ربط به حضرت حق‌اند (ربطی که با کثرت وجودات سازگار است نه با وحدت شخصی وجود؛ زیرا ربط علی نیز دو تقریر دارد که در جای خود توضیح داده شده است) (معلمی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۷).

ولی صفات به عین وجود حق موجودند نه به وجودی زائد؛ و واجب حیث تقییدی آنهاست و صدق و اتصاف در مورد صفات حق حقیقی است گرچه تحقق عینی زائد بر وجود حق ندارند.

از جمله موجودات دسته دوم، روابط و نسب هستند؛ مثل اضافه پدری و پسری و نسبت شیء به مکان (این) و زمان و همه مقولات نسبی و کلمه «است» و در جمله «زید قائم است» و در نگاه ملاصدرا که اعراض را نحوه وجود جوهر می‌داند، همه اعراق صدق و اتصاف دارند ولی تحقق عینی زائد بر منشأ انتزاع خود ندارند.

اگر هر حقیقتی که وجودی زائد بر منشأ انتزاع خود نداشته باشد و همچون حروف (از، در، بر، من، فی، علی) به عین طرفین یا طرف خود موجود باشد به این حقیقت می‌توان گفت معانی حرفیه از این‌رو شهید مطهری به معقولات ثانیه فلسفی عنوان معانی حرفیه اطلاق کرده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۰؛ همو، ۱۳۷۰، ص ۲۹۲-۳۰۴).

از طرف دیگر حجم و سطح و خط و مقولات نسبی با اینکه کلی و دارای ماهیت هستند در این مجموعه می‌گنجد و همچنین مقولات ثابته فلسفی و منطقی که ماهوی نیستند ولی مفاهیم کلی هستند در این مجموعه می‌گنجد. پس به صرف اینکه یک حقیقت همچون معانی حرفیه است جزئی و یا غیرماهوی نمی‌شود، و چنان که خواهد آمد.

در بحث حروف و موضوع‌له آنها اُدبا و اصولیین عمدتاً آنها را جزئی می‌دانند و از آنجا که متعلق الوجود به طرفین خود هستند آنها را دارای ماهیت ندانسته و تقیید آنها را غیرممکن می‌دانند درحالی که صرف نسبی بودن و یا به عین وجود غیرموجود بودن دلیل جزئیّت و یا غیرماهوی بودن نمی‌باشد و در فلسفه نیز بزرگانی همچون طباطبائی (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۷-۴۰) وجود رابط را بدون ماهیت می‌دانند با اینکه اگر موجودی به یکی از اتصالات وجود موجود باشد می‌تواند ماهیت داشته باشد مثل همه جواهر و همه اعراض طبق نظر صدرالمتألهین و اکثر اعراض طبق نظر مشائین مثل مقولات نسبی که وجودی زائد بر موضوع خود ندارند.

ممکن است گفته می‌شود که حروف به دلیل ویژگی خاص خود «کلی» نیستند، ولی چنان که در ادامه روشن خواهد شد باید گفت در باب حروف نیز نفی ماهیت و کلیت نه تنها دلیل ندارد بلکه شواهدی به نفع کلیت و ماهیت داشتن آنها مطرح است و در فلسفه نیز وجود رابط می‌تواند ماهیت داشته باشد.

۲. وضع حروف و هیئات

یکی از مباحث لفظی در اصول فقه مطرح شده است بحث وضع و انواع (میرزای قمی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۵۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص ۹-۱۳؛ نائینی، ۱۴۰۴ق؛ عراقی، ۱۴۰۵ق، ج ۱-۲؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۶۸-۵۵؛ صدر، ۱۴۳۳ق، ج ۱، ص ۸۷-۱۳۶) آن است که اصل بحث ابتداء بین ادبا مطرح بوده است. صاحب کفایه وضع را «اختصاص لفظ به معنا» تعریف کرده است که این اختصاص یا به تخصیص (وضع تعینی) یا به کثره استعمال است (وضع تعینی) و این اختصاص گونه‌های مختلفی دارد که برای روشن شدن آن ذکر مقدماتی لازم است.

الف) وضع یک لفظ برای یک معنا نیاز به اموری دارد:

۱. لفظ؛ ۲. معنی؛ ۳. تصور معنی در ذهن؛ ۴. اختصاص این لفظ بدان معنا.

ب) اختصاص لفظ به معنا گاهی بی‌واسطه است و در مواردی با واسطه:

۱. لفظ خاص و موضوع‌له خاص و یا وضع عام موضوع‌له عام.

۲. وضع عام موضوع‌له خاص و بالعکس.

۱. مثال برای نوع اول: اگر لفظ «حسن» را برای نوزادی معین وضع کنند چون لفظ برای معنای خاص وضع

شده و بی‌واسطه هم بوده است در اصطلاح می‌گویند وضع خاص و موضوع‌له خاص و یا لفظ «انسان» را برای معنای جامع آن وضع کنند و واسطه‌ای هم در بین نیست بدان وضع عام و موضوع‌له عام می‌گویند.

۲. نوع دوم در جایی است که لفظی را برای معنایی که تصور شده و موردنظر است وضع نمی‌کنند بلکه برای

مصادیق آن (اگر معنا کلی باشد مثل ابتداء) و یا برای معنای عام (اگر معنایی که تصور شده جزئی باشد) وضع می‌کنند یعنی معنای تصور شده در ذهن موضوع له نیست بلکه یا مصادیق آن موضوع له هستند و یا مفهوم کلی آن. در اصطلاح به نوع اول وضع عام موضوع له خاص و به نوع دوم وضع خاص موضوع له عام اطلاق می‌شود.

در نوع اول با دو قسم آن همان معنای متصور موضوع له است بی‌واسطه ولی در نوع دوم با دو قسم خود، معنای متصور واسطه است که لفظ را برای امر دیگری وضع کنند، لذا وضع برای عام در قسم اول نوع دوم و یا وضع برای خاص (در قسم دوم نوع دوم) نیست بلکه برای امر دیگری است، پس اطلاق وضع عام در قسم اول و اطلاق وضع خاص در دوم مجاز است کما اینکه بعضی از شارحین تذکر داده‌اند (مشکینی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۷۹) یعنی به اعتبار معنای متصور نه وضع.

در باب حروف ادبا و اصولیین دو دیدگاه متفاوت دارند:

۱. وضع عام و موضوع له خاص؛

۲. وضع عام و موضوع له عام.

قائلان به وضع عام و موضوع له عام دو گونه مطلب را ارائه داده‌اند.

۱. معنای حروف همان معنای اسماء موازی با آنهاست است منتهی واضح شرط کرده است. لفظ حروف را در

کجا و لفظ اسم را در کجا استفاده کن.

۲. معنای حروف با معنای اسمی موازی با آن متباین است ولی معنای حرفی مصادق معنای اسمی است ولی

معنای حرفی کلی است نه اینکه خودش جزئی باشد.

توضیح مطلب: حرف «از» و «در» و «بر» در فارسی و «مین» و «فی» و «علی» در عربی کلماتی همسو دارند؛

برای مثال برای کلمه «از = مین» کلمه ابتداء و برای کلمه «در = فی» ظرفیه و برای کلمه «بر = علی» فوقیه،

کلمات همسو و یا موازی و یا محاذی هستند یعنی اگر کسی گفت از قم به تهران رفتم، می‌گوییم ابتدا مسیر او قم

بوده است ولی این به معنای این نیست که این دو کلمه مرادف هستند بلکه متفاوت و متغایرند و برای یک معنا

وضع نشده‌اند و همچون انسان و بشر نیستند که برای یک معنا وضع شده باشند. بلکه یکی معنای حرفی است و

قائم به طرفین ولی دیگری اسمی است و مستقل در معنا، برای مثال واضح هنگام وضع حرف «از = من» معنای

ابتداء را تصور کرده است ولی لفظ را برای ابتداء وضع نکرده بلکه برای مصادیق ابتداء که همان معنای ربطی است

وضع کرده است.

تصور معنای ——— ابتداء

واضح ——— وضع ——— لفظ «از = مین» ——— برای ——— مصادیق ابتداء

پس دو نکته در وضع عام و موضوع خاص مطرح است:

۱. معنای «از - مین» و «ابتداء» کاملاً متفاوتند و مرادف نیستند.

۲. واضح معنای ابتداء را تصور کرده ولی لفظ «من - از» را برای مصادیق «ابتداء» وضع کرده است و علت

تصور «ابتداء» این بوده که مصادیق ابتداء بی‌شمار بودند و تصور آنها امکان نداشت لذا واضح آن مصادیق را با

عنوان «ابتداء» موردنظر قرار داده و لفظ «من = از» را برای آنها وضع کرده است؛ پس موضوع‌له و معنای حروف خاص است نه عام و وضع عام «معنای متصور برای وضع، عام» و لفظ برای مصادیق خاص آن وضع شده «موضوع‌له لفظ خاص است» است.

آخوند خراسانی نقضی بر این نظریه وارد کرده‌اند که کسی جواب قانع‌کننده‌ای بدان نداده است، نقض چنین است که اگر پدری به پسر خود بگوید «از بصره به کوفه برو = سرّ من البصرة الى الكوفة» روشن است که پسر از هر جای بصره حرکت کند امر پدر را اطاعت کرده است و از مکان‌های مختلف بصره می‌توان به سمت کوفه حرکت کرد، پس «من» در این جمله کلی است و بر موارد مختلف صدق می‌کند.

عده‌ای گفته این معنا جزئی اضافی است ولی روشن است که جزئی اضافی می‌تواند کلی باشد مثل انسان نسبت به حیوان جزئی اضافی است ولی نسبت به مصادیق کلی است.

ولی اشتباه مرحوم آخوند این است که کلی بودن را به این معنا توضیح داده است که کلمه «من» و «ابتداء» مرادف هستند و واضع لفظ «من» و «ابتداء» را برای معنای واحدی وضع کرده است ولی شرط کرده است که اگر خواستی این معنا را در موارد ربطی استفاده کنی از «من» و در موارد اسمی از «ابتداء» استفاده کن از این‌رو با اینکه مرادف هستند نمی‌توان به جای یکدیگر از آنها استفاده کرد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص ۹-۱۳).

به این بیان اشکال شده که پس اگر به جای یکدیگر استفاده شوند عصیان واضع شده نه غلط در کلام با اینکه اگر اینها را به جای هم استفاده کنید کلام غلط می‌شود (مظفر، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۷).

و ثانیاً؛ با درک وجدانی هر کسی نیز کاملاً مخالف است یعنی معنای «از» یک معنای ربطی و حرفی است و معنای «ابتداء» یک معنای اسمی است و اشکالات دیگر که در کتب اصول موجود است (صدر، ۱۴۲۳ق، ج ۱-۲، ص ۳۰-۱۳۶).

ولی اگر معنای «من» و «ابتداء» را متفاوت بدانیم یعنی یکی حرفی و دیگری اسمی ولی باز هم معنای «من» را کلی بدانیم (یعنی دیدگاه دوم و ارائه دوم...) به نظر می‌رسد هیچ اشکالی وارد نباشد و حق هم همین است چنان که در ادامه روشن‌تر می‌شود. برای اثبات دیدگاه مورد قبول ابتداء باید دلیل قول اول (وضع عام موضوع‌له خاص) را ابطال کنیم و علاوه بر نقض بر آن، دیدگاه حق را مدلل سازیم.

مقدمات دلیل قول اول (وضع عام و موضوع‌له خاص) عبارت‌اند از:

۱. انتزاع مفهوم کلی نیاز به حذف خصوصیات دارد مثل اینکه برای رسیدن به مفهوم انسان باید خصوصیات زید و عمر و حسن و حسین را حذف کنیم تا به مشترک آنها برسیم که کلی است؛
۲. خصوصیات معنای حرفی، وجود طرفین آن است یعنی در «سرت من البصرة الى الكوفة = از بصره تا کوفه رفتم» خصوصیات عبارت‌اند از بصره و کوفه و ویژگی‌های آنها؛
۳. معنای حرفی قائم به طرف یا طرفین است و بدون آنها معدوم می‌شود؛
۴. اگر خصوصیات را حذف کنید به معنای کلی نمی‌رسید بلکه معنای «من» معدوم می‌شود و دیگر نه کلی دارید نه جزئی.

پس برای کلیت معنای حرفی به عدم آن می‌رسیم نه به انتزاع معنای کلی (صدر، ۱۹۷۸، ج ۱-۳، ص ۶۸-۶۹ و ۱۳۶-۱۸۷؛ حلقه ثالثه، جزء اول، ص ۹۹-۱۰۰).

همیشه انتزاع مفهوم کلی به حذف خصوصیات است	شکل استدلال
همیشه حذف خصوصیات در حروف به معنای اعدام آنهاست	
برای انتزاع مفهوم کلی در حروف معنا معدوم می‌شود	

و با معدوم شدن معنا، چیزی باقی نمی‌ماند تا کلی یا جزئی باشد.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد صغرا و کبرا (مقدمه اول و دوم) مخدوش‌اند. اما مقدمه اول که انتزاع کلی به حذف خصوصیات است قابل منع است؛ زیرا در جواهر مرکب این سخن درست است، مثل انسان که افراد متفاوت دارد و افراد آن در اموری مشترک و در اموری متمایز هستند باید مشترکات را اخذ کرد و به مفهوم کلی رسید.

ولی در همه‌جا چنین نیست؛ بلکه مثلاً در باب اعراض اولین کاغذ سفید، مکعب، مستطیل و نرم را که مشاهده می‌کنید ابتدا یک مفهوم جزئی خاص با همه ویژگی‌های آن در ذهن نقش می‌بندد ولی در ادامه شما به ازای هر خصوصیت «سفیدی»، «مکعب مستطیل» و «نرمی» یک مفهوم به طور اتوماتیک انتزاع می‌کنید و نیاز به افراد و اخذ مشترکات و متمایزات ندارید؛ لذا به محض اینکه به یک برف سفید برخورد می‌کنید (برای نخستین بار) می‌گویید این برف مثل کاغذ سفید است؛ یعنی سفیدی را انتزاع کرده‌اید (مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، درس ۱۷، ص ۲۰۱-۲۰۴).

و اما مقدمه دوم که همیشه حذف خصوصیات در حروف به حذف معنای حرف است، ناتمام است؛ زیرا در حروف خصوصیات عبارت‌اند از بصره و کوفه و حذف خصوصیات بصره و کوفه موجب رسیدن به معنای عام «مکان» است و «سرت من مکان الی مکان» آن چیزی است که بعد از حذف خصوصیات بدان می‌رسیم نه حذف طرفین و یا طرف واحد؛

ثانیاً: در جمله «سَرَّ من البصره الی الکوفه» = از بصره تا کوفه مسافرت کن» بر مکان‌های مختلف بصره صدق می‌کند (براساس نقضی که مرحوم/آخوند داشت) و در این جمله هم «من» کلی است؛ و ثالثاً: حتی در جمله «سرت من البصره الی الکوفه» که جمله خبری نیز «من» کلی است و جدا کردن این جمله با جمله امری و انشائی غلط است.

توضیح مطلب: اگر کسی گفت «من در کوچه مردی را دیدم = رأیت رجلاً» و فرض کنیم در کوچه «علی» را دیده است، آیا در اینجا «مرد = رجل» مرادف با علی می‌شود یا نه بلکه معنای عام «مرد» بر علی صادق است؟ روشن است که معنا یکی نمی‌شود بلکه صدق کلی بر جزئی مطرح است پس خبری بودن جمله ضربه به کلیت معنای «مرد» زده است و در جمله «سرت من البصره الی الکوفه» کلیت کلمه من محفوظ است منتهی بر مورد خاص صدق می‌کند، پس تفکیک مرحوم/آخوند در جملات خبری و انشائی وجهی ندارد، اگرچه در جملات انشائی روشن‌تر است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷ق، ص ۹-۱۳):

رابعاً: اگر معنای «از = من» و «در = فی» معنای مستقلی نداشت ولو معنای بسیار کلی نباید معنای جمله «معنای «از» غیر از معنای «در» است» را می‌فهمیدیم درحالی‌که معنای جمله بسیار روشن است، پس معلوم می‌شود کلمه «از» و «در» برای ما بدون طرفین هم معنا دارند و فهم کلی آنها نیاز به غیر ندارد گرچه در خارج در طرفین تعین پیدا می‌کند.

پس کلیت معنای حرفیه و ربطی، هیچ مانعی ندارد چنان‌که شهید صدر علی‌رغم دلیل خود بر نفی انتزاع مفهوم کلی کلیت را پذیرفته و جزئی بودن را به خصوصیات برگردانده که مطلب روشن نیست (صدر، ۱۹۷۸، حلقه سوم، جزء اول، ص ۱۰۰-۱۰۱) و ماهیت داشتن معنای حرفیه نیز روشن می‌شود که منعی ندارد پس در فلسفه معنای ربطی و حرفی می‌توانند کلی باشند و دارای ماهیت و در اصول نیز می‌توانند کلی باشند.

۳. دلالت‌های این بررسی و تحلیل

۱. دلالت این بررسی در اصول این است که منعی برای اطلاق‌گیری از حروف و همه ملحقات به حروف مثل هیئات جمله‌ها وجود ندارد با اینکه بزرگان در موارد مختلف تقیید معنای حرفیه را به دلیل جزئی بودن محال دانسته‌اند و همین امر باعث شده است که در موارد زیادی استفاده از اطلاق و مقدمات حکمت منع شده است و ثمره فقهی آن چیزی دیگر شده است با اینکه هیچ منعی برای اطلاق‌گیری نبوده است؛

۲. در فلسفه هر موجودی ممکن دارای ماهیت و وجود قلمداد شده است ولی از طرف دیگر علامه طباطبائی وجود رابط را بی‌ماهیت می‌داند و رابط بودن را تعمیم می‌دهد به همه معنای ربطی و حرفیه حتی جواهر و اعراض، زیرا همه را معلول حق می‌داند و معلول حق را وجود رابط می‌داند و حتی برای انسان و حیوان و جماد هم ماهیتی واقعی باقی نمی‌دهند، بلکه این ذهن است که برای آنها ماهیت می‌سازد و ماهیت سراب است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۷-۴۰).

توضیح مطلب: علامه همچون صدر‌المآلهین همه ممکنات را وجود رابط و وجود رابط را بدون ماهیت می‌داند لذا با ضمیمه کردن این دو مقدمه ماهیت را از همه موجودات نفی می‌کند و معتقد است وجود رابط را می‌توان مستقل لحاظ کرد و از آنها ماهیت انتزاع کرد و در نتیجه انتزاع ماهیت یک امر ذهنی است و واقعی نیست.

نقد و بررسی

صدر‌المآلهین (۱۹۸۱، ج ۱، ص ۷۱؛ ج ۲، ص ۲۹۹) براساس قاعده بسیط‌الحقیقه و ربط علی سعی در اثبات وحدت شخصی و رابط بودن همه معلولات دارد، در این دیدگاه همه ماسوی‌الله به عین وجود حق موجودند و خدای متعال چنان‌که گذشت، حیث تقییدی آنهاست نه تعلیلی (آنچنان‌که فلاسفه مشاء و اشراق قائل هستند)، ولی وجود رابط و ربط علی یک تقریر دیگری نیز دارد که با کثرت وجود سازگار است و *ابن‌سینا* و تابعین ایشان و برخی از معاصران نیز آن را قبول دارند و در کتب مختلف تبیین شده است و برخی از معاصران نیز این معنا را قبول دارند و دلیل

بسیط‌الحقیقه و ربط علی مورد نقد قرار گرفته است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۴۲؛ معلمی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۰۶۱۱).

علامه در بخش علت و معلول دلیلی را که برای ربط علی ممکنات اقامه کرده است فقط ربط اشراقی را اثبات می‌کند و اینکه حقیقت معلول عین معلولیت و نیاز او به علت است و معلولیت عین نیاز و ربط است، ولی اینکه معلول عین علت است از دلیل استفاده نمی‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰۲-۲۰۳).

و در جای دیگر علامه برای وجود رابطه به کلمه «است» در جمله «علی ایستاده است» مثال زده است درحالی‌که ربط بین این جمله ربط مقولی است (همان، ص ۳۷۱) و ربط معلول ربط اشراقی است و خلط این دو معنا باطل است و ثانیاً در جای خود اثبات شده است که سراب دانستن ماهیت و ذهنی خواندن آن با موارد مختلف مطالب فلسفی مخالف است مثل مطابقت در بخش وجود ذهنی و وجود کلی به وجود افراد (معلمی، ۱۳۹۵).

و ثالثاً: به علم حضوری خطاناپذیر می‌بایم که غم و شادی دارای ماهیت و وجود است یعنی پرسش از چیستی، پاسخی غیر از پرسش از هستی می‌طلبد و صدرالمتألهین نیز به این حقیقت اذعان دارد (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ص ۵۲).

رباعاً اگر نفی ماهیت به این است که چون وجود رابط مندرک در غیر و قائم به طرفین است پس ماهیت و مفهوم ندارد، پس باید همه مقولات عرضی طبق نظر صدرالمتألهین و اعراض نسبی از نظر همه فیلسوفان بی‌ماهیت باشند.

خامساً: چنان‌که روشن شد وقتی مفهوم «از - من» و معانی حرفی کلی و واقعی هستند و تابعیت ربطی دارند با اینکه مندرک در طرفین هستند به طریق اولی جواهر و اعراض کلی و دارای ماهیت هستند.

به نظر می‌رسد خلط بزرگی که در معانی حرفیه و وجود رابط اتفاق افتاده، این است که بین معنای ذهنی و وجود خارجی خلط شده است؛ زیرا کلمه «از = من» در خارج بدون طرفین استفاده نمی‌شود و همیشه در ضمن یک مصداق خاص خارجی به کار می‌رود، ولی روشن است که این امر سبب نمی‌شود که معنای کلی، جزئی شود؛ مثل کلمه «رجل» در «رأیت رجلاً» که با اینکه «علی» دیده شده باشد، ولی معنای رجل غیر از معنای علی است.

پس با بررسی معانی حرفیه و ربطیه روشن می‌شود که کلیت و ماهیت از این معانی قابل حذف نیست و هم در اصول کاربرد دارند. در موارد اطلاق و تقیید و هم در فلسفه حقیقت ماهیت به‌طور عام و ماهیت معانی حرفیه به‌طور خاص قابل نفی نیست و حقیقت آنها غیر از آن است که صدرالمتألهین و علامه طباطبائی فرموده‌اند.

نتیجه‌گیری

حاصل آنکه چیستی و ماهیت داشتن یک حقیقت به وجود بالذات داشتن نیست، کما اینکه همه اعراض در نظر ملاصدرا عین وجود جوهرند ولی همه مصداق ماهوی‌اند و نیز معنای ربطی، مفهوم منتزع از شیء را حرفی و خاص نمی‌کند و در معانی حرفی و ربطی کلیت و ماهیت راه دارد و هر دو آثار خاص خود را به دنبال خواهد داشت.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۴ق، *التعلیقات*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۱۷ق، *کفایة الاصول*، چ دوم، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
- صدر، سید محمدباقر، ۱۴۲۳ق، *بحوث فی علم الاصول*، قم، محبین.
- _____، ۱۹۷۸م، *حلقات*، بیروت و قاهره، دار الكتاب اللبناني و المصری؛
- صدر المتألهین، ۱۳۵۲، *المبدأ و المعاد*، تحقیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- _____، ۱۳۸۲، *الشواهد الربوبیه*، تهران، بنیاد حکمت صدرا.
- _____، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، *نهایة الحکمة*، چ چهاردهم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- عبودیت، عبدالرسول، جزوه درسی، *اصالت وجود*، قم، مرکز دائرة المعارف علوم عقلی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- عراقی، ضیاء، ۱۴۰۵ق، *نهایة الافکار*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- مشکینی، علی، ۱۴۱۳ق، *حاشیه بر کفایه*، قم، دار الحکمه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۶۶، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، *شرح مبسوط منظومه*، تهران، حکمت.
- _____، ۱۳۸۰، *مجموعه آثار*، چ چهارم، تهران، صدرا.
- مظفر، محمدرضا، ۱۴۰۵ق، *اصول الفقه*، قم، دانش.
- معلمی، حسن، ۱۳۸۷، *حکمت متعالیه*، قم، هاجر.
- _____، ۱۳۹۳، *حکمت صدرایی*، قم، مجمع عالی حکمت اسلامی.
- _____، ۱۳۹۵، «ماهیت: سراب یا حقیقت»، *آئین حکمت*، ش ۱۷، ص ۱۸۹-۲۰۶.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۴۱۵ق، *مناهج الوصول*، چ دوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن محمدحسن، ۱۴۳۱ق، *القوانین*، تهران، علمیه.
- نائینی، محمدحسین، ۱۴۰۴ق، *فوائد الاصول*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.